



فرازهایی از تاریخ ترجمه در ایران (۴)

حکایت نخستین نقد ترجمه در ایران

مرتضی سیدی نژاد

فرماندار: آقایان! من شما را دعوت کردم که یک خبر بسیار بدی خدمتتان عرض کنم. به زودی یک نفر بازرس وارد این شهر خواهد شد.

رئیس عدلیه: چه بازرسی؟

رئیس بهداری: بازرس؟

فرماندار: بازرس از مرکز به طور مخفیانه و با حکم وزراتی.

رئیس عدلیه: عجب!

رئیس بهداری: عجب! در دسرمان کم بود حالا در دسر حساسی پیدا کردیم.

رئیس فرهنگ: خداوندا چه کار کنیم؟! حکم وزراتی هم دارد؟

فرماندار: مثل اینکه به من الهام شده بود. دیشب خواب دیدم که دو موش گنده خیلی بزرگ، به بزرگی فیل!! آمدند، بو کردند و رفتند. حقیقتاً همچو موش‌هایی را هیچ وقت ندیده

بودم... (۱)

خبر آمدن بازرس حکومتی به شهری دورافتاده، هراس به دل مسئولان اداره‌های مختلف شهر می‌اندازد. همه فکر می‌کنند جوانکی که چند روز پیش وارد شهر شده و در تنها مهمان‌خانه نسبتاً آبرومند شهر سکونت دارد همان بازرس است. حالا هرکس می‌کوشد تا در جلب نظر او بر دیگری پیشی بگیرد...

نیکلای گوگول نمایشنامه بازرس را که از مهم‌ترین کمدی‌های ادبیات روسیه به حساب می‌آید حوالی ۱۸۳۵م (۱۲۱۴ش) و هم‌زمان با کار بر روی داستان‌های معروفش یعنی شنل، دماغ و یادداشت‌های یک دیوانه نوشت. ترجمه بازرس یکی از اولین ترجمه‌های فارسی از گوگول به حساب می‌آید که ۱۰۹ سال پس از تألیف، به همت محرمعلی شمیده (۱۲۹۷ تا ۱۳۷۱ش) انجام گرفت.

شمیده در انزلی به دنیا آمد و تحصیلات متوسطه‌اش را همان‌جا در «مدرسه صنعتی

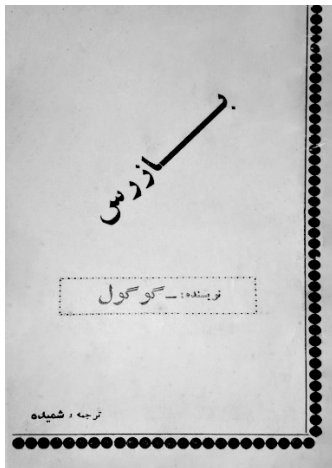
شوروی» گذراند. در خاطراتش از آن دوران چنین یاد می‌کند:

دقیقاً از چگونگی ورود به این مدرسه خبر ندارم ولی بعدها فهمیدم که مادرم به‌عنوان کلفتِ اول در یک خانوادهٔ روسی کار می‌کرد. اسم صاحب‌خانه نیکلای میخایلوویچ میخایلووف بود... من که هر روز پیشِ مادرم می‌رفتم خانم میخایلووف به مادرم حالی کرد که خوب است پسر تو را به آن مدرسه بفرستی که گویا مجانی است... شش یا هفت ساله بودم و یک کلمه روسی نمی‌دانستم که وارد کلاس ابتدایی شدم. تحصیل برایم خیلی دشوار بود. به هر صورت یک‌جوری تا کلاس سوم خودم را رساندم ولی در کلاس سوم رفوزه شدم و یک سال دیگر در آن کلاس ماندم... تمام دروس به زبان روسی بود و از کلاس چهارم به بالا زبان‌های فرانسه و آلمانی و فارسی تدریس می‌شد. (نمی‌دانم چرا انگلیسی را تدریس نمی‌کردند)... در کلاس شش یا هفت، من دیگر روسی را اگر کامل هم نمی‌دانستم اما آثار چخوف، گوگول، تولستوی و دیگران را به‌آسانی می‌خواندم و صحبت می‌کردم. معاشرت با شاگردان کلاس که همه با روسی با هم صحبت می‌کردیم هم در این کار به من کمک کرد. (۲)

فرازی دیگر از ترجمهٔ بازرس:

یوسف روی تخت ارباب: بر پدر شیطان لعنت. چقدر گرسنه‌ام است. شکمم به قاروقور افتاده. مثل اینکه یک لشکر موتوریزه در حرکت است. بالاخره هم معلوم نیست کی به منزل خواهیم رسید. الان دو ماه است از مرکز حرکت کردیم. این لامصب پول‌هایش را به باد داده، حالا دیگر به خیالش هم نمی‌رسد، در صورتی که حالا بایستی حتماً چهارنعل تا منزل بتازد چون دیگر یک قاز هم ندارد. هر جا می‌رسد همیشه می‌خواهد خودنمایی و قمپز در کند... اگر هم پول‌هایش را به یک چیز حساسی خرج می‌کرد، دل آدم نمی‌سوخند ولی برعکس این مرد که هر جا که می‌رسد هنوز اشخاص را نشناخته، پایهٔ قمار را راه می‌اندازد. این هم عاقبت قمار. حالا دیگر آه ندارد با ناله سودا کنیم. اوه به خدا من از این زندگی سیر شدم... درست است که در پایتخت زندگی بهتر است، منکر این قسمت نیستم ولی مخارج زیاد است. خیلی پول می‌خواهد ولی در عوض آدم خیلی خوش می‌گذراند: تیاتر هست، سینما می‌خواهی برو، کافه هست، سگ‌ها هم آنجا برای آدم می‌رقصند... (۳)

شاید به‌خاطر همین تسلط زود هنگام به زبان روسی بود که شمیده در جوانی جذب سازمان جوانان حزب کمونیست شد. هنوز حزب توده تأسیس نشده بود که دستگیر و دو سالی را در زندان رشت و تهران و بعد در تبعید به اصفهان گذراند هم‌زمان با شهریور ۱۳۲۰ از اصفهان گریخت، به تهران آمد و عضو حزب توده شد. پس از تأسیس فرقهٔ دموکرات



آذربایجان از فعالان درجه یک آن بود. با فروپاشی فرقه به باکو مهاجرت کرد و تا آخر عمر همان جا ماند.

اما قصه ترجمه او از بازرس گوگول به دوره آزادی‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ باز می‌گردد. وقتی که فرمان عفو ملوکانه صادر شد: «چندی نگذشت که تبعیدی‌ها و مهاجرین که در اصفهان ساکن بودند را به شهربانی احضار کردند و رئیس اطلاعات نامه‌ای خواند مبنی بر اینکه اعلیحضرت همایونی فرمان عفو صادر فرموده‌اند و شما آزادید به هر کجا که می‌خواهید بروید...» (۴)

شمیدیه که مدتی قبل از این فرمان، مخفیانه به عضویت حزب توده درآمده به تهران می‌آید تا نظر سران حزب را برای تشکیل شعبه اصفهان جلب کند: «حالا دیگر در تهران حزب برای خود جایی درست کرده بود. این محل در خیابان اسلامبول در بالای پاساژ واقع شده بود... در آنجا اردشیر، روستا، نوشین، بزرگ علوی، عباس اسکندری مدیر روزنامه سیاست، ایرج اسکندری و غیره را ملاقات کردم. سپس به اتاق سلیمان میرزا اسکندری رفتیم. او صدر حزب بود...» (۵)

فرازی دیگر از بازرس:

خلستاکوف: اساساً بنده با ادبیات بزرگ شده‌ام. در مرکز یک خانه دارم، معروف خاص و عام است. از هرکس خانه خلستاکوف را پرسید فوراً نشان می‌دهند. از آقایان و خانم‌ها خواهشمندم هر وقت به مرکز تشریف آوردند بفرمایند بنده منزل. آنجا همیشه بالماسکه‌های بزرگ برپا است... باور بفرمایید که فقط پول سبزی خوردن تنهاس ۷۰۰ روبل می‌شود. به‌جان همه آقایان سوپ را هم که با طیاره از آمریکا برای ما می‌آورند. همین که قابلمه را برمی‌داری بخار مطبوعی از آن بلند می‌شود. بنده هر شب می‌روم بالماسکه. اصلاً ما یک دوره داریم از آقای وزیر امور خارجه، سفیر کبیر انگلیس، سفیر فرانسه، سفیر آلمان، وزیر مختار ژاپون و خود بنده. همین که سرمان گرم بازی شد، از خود بی‌خود می‌شویم...» (۶)

شمیدیه با تأیید سلیمان میرزا به اصفهان باز می‌گردد، اما «قبل از حرکت، من به کتابفروشی سری زد و چند عدد کتاب به زبان روسی از آثار گوگول و چخوف که دوست داشتم، من جمله بازرس گوگول را خریدم...» (۷)

شمیده در بازگشت به اصفهان هم‌زمان با کار در سیلوی اصفهان و فعالیت‌های حزبی، به کار ترجمه هم مشغول می‌شود:

در حین کار در سیلو همین که فرصت پیدا می‌کردم در دفتر کارم می‌نشستم و بازرس گوگول را ترجمه می‌کردم. بالاخره ترجمه را به اتمام رسانده و در یکی از سفرهایم به تهران آن را بردم و با کمک بزرگ علوی که آن وقت مسوول مطبوعات بود، در چاپخانه [حزب] توده به چاپ رسید و منتشر شد. اگر خواننده گرامی آن را دیده باشد می‌داند که مقدمه آن از نوشین است... (۸)

ترجمه شمیده از بازرس در ۱۳۲۳ چاپ شد و هم‌مسلك او، عبدالحسین نوشین در مقدمه آن چنین نوشت:

در تابستان سال گذشته مشغول ترجمه بازرس، کم‌دی معروف گوگول نویسنده بزرگ روسی بودم و تقریباً پرده اول نزدیک به اتمام بود که رفیق گرامی من آقای شمیده ترجمه کامل آن را که از متن روسی ترجمه کرده است برای من فرستاد. ترجمه آن را خواندم و بسیار خوشحال شدم زیرا کاری را که من به عهده گرفته بودم او به‌خوبی و بهتر از من انجام داده بود. گذشته از مهارتی که شمیده در ترجمه بازرس به کار برده، امتیاز دیگر آن این است که از متن روسی ترجمه شده؛ بنابراین ترجمه خود را با نهایت رضای خاطر کنار گذاردم و این وظیفه را به عهده گرفتم که ترجمه شمیده را روی سن بیاورم... (۹) مدت زمانی است که این پیس معروف در رپرتوار تئاترهای اروپا و آمریکا قرار گرفته و غالباً آن را بازی می‌کنند. موضوع پیس به گفته ارنست کومب مترجم فرانسوی آن، این ضرب‌المثل روسی را به‌خاطر می‌آورد: یک ماده گاو متعلق به دولت را به من بده، من به‌وسیله آن تمام گله خودم را علف خواهم داد. گوگول در این پیس، پستی‌ها، دزدی‌ها، رشوه‌خواری‌ها، قماربازی‌ها و بالاخره کلیه فساد مامورین دولت را در ایالات روسیه در زمان خود تشریح و مسخره کرده است و چون این فساد به‌حد کامل در کشور ما رواج دارد خوانندگان ایرانی از خواندن این پیس لذت فراوان خواهند برد. دوست با قریحه من آقای شمیده برای ترجمه این پیس زحمت فراوان برده و با بیانی ساده آن را ترجمه کرده است. شمیده چند پیس یک‌پرده‌ای نیز از آثار آنتون چخوف نویسنده بزرگ روسی ترجمه کرده است (۱۰) و امید است برای شناساندن ادبیات روس به خوانندگان فارسی وظیفه مشکل و مهم خود را ادامه دهد و آثار دیگری از ادبیات کلاسیک و جدید روسی را به زبان فارسی درآورد. اول اردیبهشت ۱۳۲۳ ع. نوشین. (۱۱)

اما قصه ترجمه بازرس به اینجا ختم نمی‌شود. شمیده در خاطراتش اشاره می‌کند که:

«قبلاً به نویسندهٔ محبوب صادق هدایت که کم‌وبیش با او دوستی داشتم رجوع کردم که مقدمهٔ کتاب را او بنویسد. او گفت شمیده، مقدمه را به دیگران بده بنویسند، من دربارهٔ ترجمه نقدی خواهم نوشت...» (۱۲)

همین‌طور هم می‌شود. هدایت به قولش عمل می‌کند و به این ترتیب نخستین نقد ترجمهٔ فارسی در دههٔ بیست به قلم صادق هدایت نوشته می‌شود. (۱۳)

این نقد در مردادماه ۱۳۲۳ در شمارهٔ اول ماهنامهٔ پیام نو که ارگان رسمی انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بود، منتشر می‌شود. روند ترجمهٔ بازرس و سپس چاپ آن در چاپخانهٔ حزب توده، نوشتن مقدمه بر ترجمه به قلم یک هم‌حزبی، چاپ نقدی بر آن در نشریه‌ای همسو با حزب و بعد اجرای متن توسط گروهی که وابسته و دلبستهٔ حزب هستند نمونه‌ای قابل بررسی از میدان‌داری حزب توده در عرصهٔ ادب و فرهنگ دههٔ بیست است. نظر به اهمیت نقد صادق هدایت بر ترجمهٔ بازرس به‌عنوان اولین حرکت در این زمینه، با آوردن متن کامل این نقد، قصهٔ ترجمهٔ بازرس را به پایان می‌بریم:

ادبیات ایران بیش از هر چیز به ترجمهٔ شاهکارهای ادبی قدیم و جدید خارجه نیازمند است؛ زیرا یکی از علل بزرگ جمود و عدم تناسب و رشد فکری ادبی کنونی ما نسبت به ممالک متمدن، نداشتن تماس با افکار و سبک‌ها و روش‌های ادبی دنیای امروزه است. همان‌طوری که امروزه ناگزیریم از لحاظ علمی و هنری و فنی از دنیای متمدن استفاده بکنیم، از لحاظ ادبی و فکری نیز راه دیگری در دسترس ما نخواهد بود و برای این منظور محتاج به ترجمهٔ دقیق و صحیح آثار ادبی دنیا هستیم. متأسفانه باید اقرار کرد که از این حیث بسیار فقیر می‌باشیم، به‌طوری که از هزار یک آثاری که باید ترجمه و شناخته شده باشد، به فارسی ترجمه نشده است و آنچه که شده طرف اطمینان نمی‌باشد. چون اغلب در ماهیت این کتاب‌ها دخل و تصرف فاحشی شده است و عبارات مسخ گردیده به‌نحوی که با اصل تطبیق نمی‌کند.

بازرس اثر نویسندهٔ سرشناس روسی گوگول (۱۸۰۹-۱۸۵۲) یکی از این شاهکارها به‌شمار می‌آید که تاکنون به زبان فارسی ترجمه نشده بود و باید از صمیم قلب این حسن انتخاب را به آقای شمیده تبریک گفت. پیس نامبرده انتقاد و هجو زهرآگینی از جامعه و وضع اداری زمان نویسنده می‌باشد. در آن محیط فاسد که جز افراد فاسد روی کار نمی‌آورده، دزدی، دغلی، شیادی، کلاه‌برداری، تقلب، تملق، رشوه‌خواری، وقاحت، حماقت، بدمستی، پرخوری، پرمدعایی و ظلم و جور رایج و متداول بوده است. نویسنده در اثر اشتباهی که با نهایت زبردستی تولید می‌کند، همهٔ این اشخاص عالی‌رتبهٔ اداری را که منافع

مشترک آنها تهدید شده بوده یک به یک معرفی می نماید و میچشان را باز می کند؛ به طوری که در خواننده یا تماشاکننده پیس تأثیر شدید تنفر و انزجار مسخره آلود فراموش نشدنی از این وضع باقی می گذارد. از این رو خواندن بازرسی بر هر ایرانی واجب می باشد.

ترجمه این کتاب توسط آقای شمیده بسیار ساده و روان می باشد و مترجم از آوردن لغات و اصطلاحات عامیانه دریغ نمی کند. اما نمی توان گفت که این ترجمه کامل و بی نقص است. گرچه مترجمین زبردست اروپایی نیز گاهی از لغزش مصون نمی باشند، ولی این ترجمه با وجودی که مطلب اساسی را به خوبی می رساند، بیش از انتظار آزاد است و در برخی جاها در استعمال لغات خودمانی و حتی اصطلاحات جدید زیاده روی شده است. چون نباید فراموش کرد که همه این اشخاص عالی مرتبه نه تنها عوامانه حرف نمی زنند بلکه بعضی از آنها برای اظهار فضل و خودنمایی لغات قلنبه و ثقیل و گاهی فرانسه به کار می برند، به طوری که در بعضی موارد کار ترجمه را دشوار می کند. علاوه بر این گاهی تعبیرات بی مورد به کار رفته است که خواننده را از موضوع پرت می کند از جمله:

صفحه ۲۲ سطر ۲: «بالاخره آمد؟ سبیل دوگلاسی هم دارد یا نه؟» در اصل آنا آندرو در جواب جمله شوهرش که درست ملتفت نشده می گوید: «سبیل! چه سبیلی!»

صفحه ۲۳ سطر ۲۰: «... مثل اینکه یک لشکر موتوریزه در حرکت است.» در اصل: «مثل اینکه شیپورهای یک هنگ در شکم من باشد.»

صفحه ۲۴ سطر ۴: «تیاتر هست، سینما می خواهی برو، کافه هست، سگ ها هم آنجا برای آدم می رقصند.» در اصل: «تیاتر... سگ های بازیگر و هرچه که دلت بخواهد.»

صفحه ۲۶ سطر ۲۶: «سوت می زند، آهنگ های مختلف. اول از رومانس، روبرت، بعد چیز دیگر، بعد دیگر معلوم نیست چه می زند.» در اصل: «اول آهنگ روبرت، بعد مامان پیرهن سرخ لازم ندارد، بعد چیز دیگری که به هیچ کدام شبیه نیست به سوت می زند.»
صفحه ۳۹ سطر ۱۳: «ولی نفرمودید که قیافه اش سیاه است یا سفید؟» در اصل: «مویش چه رنگ است؟ مشککی است یا بور؟» در سطر بعد به جای سبزه باید خرمایی باشد.

صفحه ۳۹ سطر ۲۷: «ولی شراب خیلی بگذارید، به هارطون عرق فروش بگو از آن شراب های بی باندرول اعلاء و کهنه بدهد.» در اصل: «شراب هم لازم است به آودولین مشروب فروش بگو که از بهترین شراب ها بفرستد.»

صفحه ۴۶ سطر ۶: «فقط پول سبزی خوردن تنه اش ۷۰۰ روبل می شود. به جان همه آقایان سوپ را هم که با طیاره از آمریکا برای ما می آورند همین که قابلمه را برمی داری بخار مطبوعی از آن بلند می شود.» در اصل: «مثلاً روی میز یک هندوانه می گذارند... بله، یک هندوانه ششصد روبلی. سوپ گرم را با ظرفش مستقیماً از پاریس برابیم می آورند، درش را

که برمی‌دارند عطری در هوا می‌پیچد که در دنیا لنگه ندارد.» سطر بعد در متن روسی، سفیرکبیر انگلیس و وزیر مختار ژاپون وجود ندارد.

صفحه ۷۶ سطر آخر: «شکمتان را مثل لانه مرغ می‌آورید جلو.» و صفحه ۷۷ سطر ۲: «و دم حجره حاج آقاها را آب و جارو می‌کنید.» معلوم نیست ترجمه از چه اصطلاحی است و بسیاری نکات از قلم افتاده است.

و صفحه ۷۹ سطر ۹: «بچه گریه بکند انگا، انگا، انگا.» بهتر بود اگر «ونگ! ونگ!» یا «اووه! اووه!» گذاشته می‌شد.

صفحه ۸۵ سطر ۳۰: «... واقعاً موویتون است.» در اصل: «Bisau Mauvais ton است.»

از آنجاکه متن چایی فارسی با متن روسی مقابله نشده بی‌شک ترجمه‌های خارجی هر قدر هم دقیق باشد، باز اختلافاتی با اصل نشان می‌دهد؛ و نیز نباید فراموش کرد که آقای شمیده بسیاری از قسمت‌ها را در نهایت زبردستی ترجمه کرده‌اند. ولی مطلب مهم این است که در ترجمه یا اقتباس، حذف و یا اضافه جملات جایز نیست مگر تا حدی که لطمه به فکر نویسنده وارد نیاید و یا مطلب را به زبان ترجمه شده روشن‌تر بنماید. به‌رحال پیس بازرس که برای نخستین بار به زبان فارسی ساده ترجمه شده بسیار قابل تقدیر است، اما نظر به اهمیت این کتاب امیدواریم مترجم چاپ دوم را با دقت بیشتر مقابله و اصلاح نموده و هرچه زودتر در دسترس خوانندگان بگذارند.» (۱۴)

شمیده آن‌قدر گرفتار فعالیت سیاسی و حزبی بود که به صرافت بازنگری در ترجمه‌اش از بازرس نیفتاد و این ترجمه هیچ‌وقت روی چاپ دوم به خود ندید؛ بعد از شمیده اما سه مترجم دیگر تابه‌حال دست به ترجمه بازرس زده‌اند:

محمد رضا نیک‌بخش، نشر بامداد، ۱۳۵۵.

آبتین گلکار، نشر هرمس، ۱۳۸۸.

داریوش مؤدبیان، نشر گویا، ۱۳۹۹.

پی‌نوشت:

۱، ۳، ۶، ۱۱ نیکلای گوگول: بازرس (رویزر)، ترجمه م. علی شمیده، چاپخانه توده ایران، ۱۳۲۳، ص ۹، ۲۴، ۴۶.

۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۲ محرملی شمیده: زندگی‌نامه شمیده، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، چاپخانه مرتضوی، آلمان، اسفند ۱۳۷۳.

۹ شمیده در خاطراتش درباره اجرای ترجمه بازرس نوشته است:

بعد از اینکه نسخه [چاپ شده] آن را برای من به اصفهان فرستادند، ما یک هیات به اصطلاح آکثرال تشکیل دادیم و ژلهایی میان رفقای خودمان تقسیم کردیم و بالاخره آماده شد و ما تصمیم گرفتیم آن را در اصفهان به نمایش بگذاریم. موقعی که به اداره معارف و یا اداره دیگر که الان یادم نیست مراجعه کردیم بعد از چند ماه دوندگی به ما اجازه نمایش آن را ندادند. ممکن است بعضی از خوانندگان یادشان باشد که بازرس را فقط در تهران در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ به نمایش گذاشتند که در آن هنرپیشگان ماهر ایرانی ایفای نقش می کردند و چنان که بعدها به من گفتند موفقیت فراوانی کسب کرده بود. ولی خودم آن وقت در تهران نبوده و به آذربایجان رفته بودم.

نمایش بازرس در ۱۳۲۵ به کارگردانی هراند استپانیان و بازی فروغ سهامی، پرخیده، اصغر تفکری، عطاءاله زاهد، میرعمرانی، کاظم تهرانی، تقی ظهوری و مصطفی اسکویی در تئاتر فرهنگ اجرا شد. ۱۰ از خاطرات شمیمه:

چند بار هم نمایش‌هایی در کلوب مرکزی [حزب توده واقع در خیابان فردوسی روبروی عمارت اپرا] به نمایش گذاشته شد که اکثر از ترجمه‌های پیس‌های یک‌پرده‌ای چخوف بود که من ترجمه می‌کردم. از قبیل یوقلمون، خراج، چاق ولاغر، جشن بانک و غیره که حالا یادم نیست. یک بار هم پیس معروف سه دزد اثر نویسنده ایتالیایی را به نمایش گذاشتند که آن را من به اتفاق شریفی ترجمه کرده بودم و در روزنامه ظفر [ارگان شورای اتحادیه کارگران] چاپ شده بود. دل اصلی را بهترین هنرپیشگان ایران نوشین، خانمش لرتا، فاتح، اسکونی و غیره ایفا کردند.

۱۳ «دهه ۱۳۲۰ سرآغاز جریان جدیدی در جامعه فرهنگی ایران است. ظهور مجله فرهنگی ادبی سخن در فروردین ماه ۱۳۲۲ شمسی به سردبیری دکتر پرویز ناتل خانلری نویدبخش هوایی تازه در عرصه فرهنگ و ادب کشور است... به جرئت می‌توان گفت سخن نخستین کوشش جدی و نظام‌مند در زمینه نقد ادبی و ترجمه است...» نقل از امیرداود حیدرپور و محمدرضا هاشمی: نقد ترجمه در ایران، انتشارات عصر ترجمه، تهران، ۱۳۹۸، صص ۸۷ و ۸۸. عجیب است که نقد صادق هدایت بر ترجمه بازرس از دید مؤلفان این کتاب دور مانده است.

۱۴ صادق هدایت: نقد بازرس، ماهنامه پیام‌نو، سال اول، شماره اول، مرداد ۱۳۲۳، ص ۵۲. بازنشر در آثار نایاب صادق هدایت، به کوشش و مقدمه جهانگیر هدایت، نشر چشمه، چاپ اول ۱۳۹۵.